



زیستن اخلاقی مبتنی بر فضیلت

سروش دباغ

مناسبات اخلاقی سخن می‌گفته مفهوم فضیلت و انسان فضیلت‌مند را به میان می‌آورد. البته این فضیلت صبغه غیردینی داشت و مشخصاً بر آموزه‌های دینی بنا نشده نبود، چون وی در دوره پیش از میلاد به سر می‌برد. بعد از آن با ظهور مسیحیت تنظیم مناسبات و روابط بر اساس اصول اخلاقی اهمیت زیادی یافت. اگر آموزه‌های اخلاق مسیحی را در نظر بگیریم، به عنوان مثال ده فرمان که در کتاب مقدس آمده و مسیحیان آن را برای داوری‌های اخلاقی خود به کار می‌بردند، درمی‌یابیم که این‌ها احکامی مبتنی بر اصول اخلاقی‌اند. یعنی شخص برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه، باید اصولی چند را به کار برد. اخلاقی که بر آموزه‌های دینی مبتنی است و مشروعیت خود را از دین می‌گیرد، نوعی اخلاق مبتنی بر اصول است که در مغرب زمین با ظهور مسیحیت بر مسند تصویب می‌نشیند. سپس به قرون وسطی می‌رسیم و پس از آن دوران رنسانس و عصر روشنگری ظهور می‌کند. در آن دوران هم اصول اخلاقی، مورد توجه فلاسفه و مردم است. با این تفاوت که این اصول دیگر مبتنی بر مشروعیت نیستند. به عنوان مثال در قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸، از زمانی که فلاسفه‌ای مانند دکارت ظهور کردند، رفته‌رفته بحث در حوزه اخلاق بر اصولی بنا شد که سر و اساس دینی نداشتند و برگرفته از آموزه‌های دینی نبودند. در حوزه فلسفه آلمانی، مشخصاً کانت قهرمان این عرصه است و در حوزه فلسفه فرانسوی، روشنفکران و فلاسفه‌ای مانند روسو، ولتر و دیگران، آنان اخلاق را مبتنی بر اصول می‌دانستند، اما اصولی که مبنای دینی نداشتند. البته لزوماً این‌گونه نیست که دستاوردهای اخلاقیون و فلاسفه اخلاق ضددینی باشد، بلکه مشروعیت خود را از دین نمی‌گیرد. مثلاً وقتی کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق یا نقد عقل عملی کانت را می‌خوانیم، اخلاق مدنظر او کاملاً ظنی

در حوزه فلسفه اخلاق، این مبحث که از منظر اخلاقی چه کاری رواست و چه کاری ناروا، چه کاری بایسته است و چه کاری بایسته نیست، در اخلاق هنجاری صورت‌بندی می‌شود. فلسفه اخلاق بنا بر یک تقسیم‌بندی کلان به سه شاخه تقسیم می‌شود. اول فرااخلاق^۱، دوم اخلاق هنجاری^۲ و سوم اخلاق کاربردی. بحث‌های انتزاعی صرف، متعلق به فرااخلاق است. در حوزه اخلاق هنجاری بحث‌ها صبغه انضمامی‌تری دارند. این‌که من و شما چه باید بکنیم و تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی روزمره باید بر اساس چه مبانی و مبادی‌ای باشد، بحث‌های مربوط به اخلاق هنجاری است. در حوزه اخلاق کاربردی نیز نظریاتی که در اخلاق هنجاری مقبول واقع شده‌اند، به کار می‌روند. اخلاق هنجاری برگرفته از شهودهای اخلاقی متعارف ماست. اخلاقیاتی که به آن باور داریم یا آنچه در کودکی از مادر و پدر آموخته‌ایم و در مرتبه بالاتر در مدرسه، دانشگاه، محل کار و سایر نهادهای جامعه فرا گرفته‌ایم، اخلاق عامه است. اخلاق عامه، اخلاقی است مبتنی بر آنچه که ما از دیگران یا از منابع اخلاقی معتبر و موثق گرفته‌ایم. برای توضیح روایی یا ناروایی افعال، کاری که در اخلاق هنجاری صورت می‌گیرد، آن است که شهودهای متعارف و پراکنده ما ذیل یک یا چند اصل اخلاقی سامان می‌یابند تا برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه در سیاق‌های مختلف از آن‌ها استفاده شود.

برای ورود به بحث، ابتدا سیر تاریخی فلسفه اخلاق را در مغرب زمین، به اختصار شرح می‌دهم. تا به امروز در حوزه فلسفه اخلاق سه مکتب مهم ظهور کرده‌اند. اگر به دوران پیش از سقراط و فیلسوفانی که در آن زمان می‌زیست‌اند، نظر کنیم، در می‌یابیم مفهوم فضیلت در میان فلاسفه و مردم عادی، بسیار پررنگ بوده است. ارسطو هم هنگامی که از تنظیم

مسیحی دارد، یعنی آموزه‌هایش را در تعامل با سنت مسیحی تقریر می‌کند. یا از سوی دیگر، اگر نکاتی را که هگل درباره اخلاق گفته، در نظر آوریم، آموزه‌های متن مقدس را در بحث‌های او جاری و ساری می‌بینیم. تلقی هگل از خدای یهودیت که خدایی انسان‌ستیز است، مبتنی بر کتاب مقدس است اما مشروعیت اخلاق نزد او برگرفته از دین نیست. در عصر روشنگری به یک معنا اقتدار متون مقدس به وسیله روشنفکران و جامعه‌شناسان و عموم اهل نظر مورد پرسش واقع شده و به دستاوردهای عقل نقد و عقل مستقل از وحی اعتنا و اقبال شده است. در ادامه این سنت، نتیجه‌گرایی و وظیفه‌گرایی نیز مبتنی بر اخلاق غیردینی هستند. در همین راستا می‌توان به جان استوارت میل، جرمی بنتام و بویژه کانت اشاره کرد که نظرانی درباره اخلاق و اصول اخلاقی که شخص باید آن‌ها را برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه به کار برد، ارائه می‌کنند. آنان از عقل مستقل از وحی و عقل غیرمبتنی بر متن مقدس استفاده می‌کنند. مفهوم عقل عملی و اقتضائات عقل عملی که در کتاب کانت آمده یا آنچه درباره به‌فایده^۴ به وسیله فیلسوفان انگلیسی، مانند میل یا بنتام مطرح می‌شود، کاملاً از این ایده نشات می‌گیرد. این نخله تا قرن بیستم ادامه پیدا کرد. در قرن بیستم دو جنگ جهانی را از سر گذراندیم و اتفاقاتی رخ داد که وجدان بشریت بسیار تحت تأثیر قرار گرفت. کشتارهای مهیبی به وقوع پیوست و برای همه کسانی که

اخلاق از کجاست و در مناسبات و روابط اخلاقی چه تعداد اصل اخلاقی وجود دارد، پرداخته شد که از خود فاعل اخلاقی غافل شدند. بعد از انتشار این مقاله، کتاب‌ها و مقالات بسیاری در فضای روشنفکری مغرب زمین و فلسفه به عرصه ظهور رسید. بحث اصلی این بود که به جای تأکید بیش از حد بر روی اصول اخلاقی، باید فاعل اخلاقی را در نظر گرفت. فاعل اخلاقی‌ای که فضیلت‌مند نباشد، به راحتی این اصول را از دستور کار خویش خارج می‌کند. علاوه بر آنسکوم، کسانی مانند فیلیپا فوت و مایکل اسلات و فیلسوفان آمریکایی معاصر مانند مک داوول در این باب سخن گفتند و سعی کردند توضیح دهند که اساساً اخلاق مبتنی بر فضیلت چه خصوصیتی دارد و چرا مشکلات از این جا نشات می‌گیرند. لوبیناس، فیلسوف پست‌مدرن و پدیده‌شناس معاصر فرانسوی، بر این عقیده است که شاید مفهوم "دیگری" و توجه کردن به "دیگری" است که از نظر افتاده و ما آن قدر از اخلاق مبتنی بر عقل سخن گفته‌ایم که موضوع اصلی‌ای که باید به آن توجه کنیم، مغفول واقع شده است.

اکنون، با توضیحی که اقامه شد، به این نکته می‌پردازم که چه طور بشر پس از ۲۰۰۰ سال وفاداری به اخلاق فضیلت‌مدار و اخلاق دینی مبتنی بر اصول، به اخلاق سکولار رسیده است؟ در حوزه اخلاق، سه مفهوم مهم وجود دارد که می‌توان سازوکار و مناسبات و روابط اخلاقی را مبتنی بر آن‌ها توضیح داد. اولی وظیفه است، دومی نتیجه و سومی فضیلت. این

دل‌بستگی‌های نظری و انسانی داشتند پرسش‌های بنیادین مطرح شد. هنوز هم برخی از شاهدان آن وقایع در قید حیاتند و گاه نوشته‌ها و خاطراتشان را می‌خوانیم. برای بسیاری از اهل نظر که به امور معنوی یا انسانی دل‌بستگی داشتند، بعد از اتمام جنگ جهانی دوم این پرسش مطرح شد که چه اتفاقی افتاد که ما از این نقطه سر درآوریم؟ ما که پشتوانه عظیمی در پس پشت داشتیم، چه شد که به این جا رسیدیم؟ چرا بشر چنین قساوت‌هایی را از خود بروز داد؟ چرا کشتار دسته‌جمعی، به کار گرفتن دیگران و تحقیف انسانیت انسان، در دستور کار ما قرار گرفت؟ درست است که به تعبیر یکی از نویسندگان، جنگ‌های جهانی اول و دوم یک پدیده اروپایی بود، اما وجدان همه بشریت را تکان داد. البته خود اروپایی‌ها درباره این مسائل بیش از هر کسی تأمل کردند و کوشیدند نواقص کار را بسنجند. اگرچه مسأله، مسأله دو اضعای است و علل و عوامل جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی گسترده‌ای دارد، اما آنچه به بحث ما مربوط می‌شود، در واقع احیای اخلاق فضیلت‌محور^۵ است که به وقوع همان اتفاقات معطوف است و از نیمه دوم قرن بیستم در دستور کار فلاسفه قرار گرفت. اخلاق غیردینی مبتنی بر اصول، بعد از رنسانس در دستور کار فلاسفه و روشنفکران بود و در نیمه دوم قرن بیستم بار دیگر بازگشتی به آنچه فلاسفه پیشاسقراطی مطرح کردند صورت گرفت و فلاسفه احیای مفهوم فضیلت را در دستور کار خود قرار دادند. خانم الیزابت آنسکوم در ۱۹۵۸، مقاله‌ای با عنوان فلسفه اخلاق نوین^۶ یا فلسفه اخلاق مدرن می‌نویسد و در آن سعی می‌کند این نکته را مطرح کند که مشکل اساسی اروپاییان، تأکید بیش از حد بر اخلاق مبتنی بر اصول بوده، در حالی که کنتشگر اخلاقی که افعال یا داوری‌های اخلاقی از او صادر می‌شود، فراموش شده است. در واقع آن قدر به بحث و فحوص‌های نظری درباره این که مشروعیت

سه مفهوم از مهم‌ترین مفاهیمی هستند که در اخلاق هنجاری معاصر مطرح می‌شوند، البته مفهوم حق یا اخلاق فمینیستی یا اخلاق زنانه‌نگر هم همین گونه است، اما فعلاً محل بحث ما نیست. ابتدا دو مفهوم وظیفه و نتیجه را توضیح می‌دهم تا در یابیم اخلاق فضیلت‌محور که در واقع در مقابل این مفاهیم قرار می‌گیرد، متضمن چه معنایی‌ای است. فرض کنید به شما می‌گویم در فلان موقعیت نباید دروغ بگویید. در واقع واژه "باید" و "نباید" را به کار می‌برم و یک اصل اخلاقی تاسیس می‌کنم که شما در مقام عمل آن را به کار برید. اما وقتی شما می‌پرسید: "چرا نباید دروغ بگویم؟" و پاسخ می‌شوید که: "دروغ نگفتن یک وظیفه اخلاقی است." این جاست که مفهوم وظیفه^۷ و الزام^۸ مدخلیت می‌یابد. کانت قهرمان سنت وظیفه‌گرایی در اخلاق است و

فلسفه اخلاق بنا

بر یک

تقسیم‌بندی

کلان به سه

شاخه تقسیم

می‌شود، اول

فرا اخلاق، دوم

اخلاق هنجاری

و سوم اخلاق

کاربردی

سعی می‌کند اخلاقی را توضیح دهد که نسبتی با عالم پیرامون ندارد؛ اخلاقی که برگرفته از مناسبات و روابط تجربی نیست و اساس انسان را تشکیل می‌دهد. از دید کانت، انسانی اخلاقی است که بر اساس وظایف اخلاقی عقلانی‌اش عمل می‌کند. این مفهوم هم طنین فلسفی دارد و هم در آموزه‌های دینی به کار گرفته شده است. در محاورات روزانه هم بسیاری مواقع ممکن است افراد لفظ وظیفه را حتی در مقام توهین و توبیخ، به کار برند. حتما تعبیر اصل طلایی^۱ را شنیده‌اید؛ با دیگران چنان رفتار کن که خوش داری با تو رفتار کنند. بسیاری بر این عقیده‌اند که یکی از تنسیق‌های وظیفه‌گرایی در حوزه اخلاق مبتنی بر همین اصل است. اصلی که می‌توان با مدنظر قرار دادن آن، اصول اخلاقی متعددی را نتیجه گرفت. این یک رویکرد اخلاقی مبتنی بر وظیفه و در عین حال مبتنی بر اصل است. به این معنا که می‌توان چند نوع اصل اخلاقی را از آن استنتاج کرد و برای رسیدن به یک داوری اخلاقی موجه به کار برد. این نحله، قهرمانانی داشته است. در فضای مغرب زمین، ابتدا کانت وظیفه‌گرایی را با این تنسیق مطرح کرد و پس از او در قرن بیستم، افرادی مثل راس آن را ادامه دادند. مفهوم دیگری که به درک بهتر "فضیلت" کمک می‌کند، مفهوم "نتیجه"^۲ است. یکی از اصولی که برای تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی با دیگر افراد یا با سایر ملل مورد نظر اکثر انسان‌ها و دولت‌هاست اصل لذت یا فایده و اخلاق مبتنی بر آن است. مناسبات

دیگری دارند. در مورد نسبت میان مفهوم فایده و اخلاق، بویژه اگر منفعت و فایده جمعی را در نظر داشته باشیم، بسیاری معتقدند می‌توان مناسبات و روابط اخلاقی را بر حسب نتیجه یا بر حسب فایده صورت‌بندی کرد. بسیاری از کارهایی که در روابط کاری و در تنظیم مناسبات مالی با دیگران انجام می‌دهیم، مبتنی بر فایده است. به نظر می‌رسد اگر این نگاه متضمن اضرار به دیگری نباشد، اشکالی ندارد، با این شرط که در نهایت بیشترین فایده و در عین حال کمترین درد و رنج را برای جامعه و دیگران به بار آورد. اگر از این دو مفهوم که به اجمال به آن‌ها اشاره کردم، گذر کنیم، به اخلاق فضیلت‌محور می‌رسیم که در نیمه دوم قرن بیستم محل کلام واقع شد. در واقع بحث بر سر این بود که باید این اصول را کنار گذاشت، چرا که مشکل و آفت اساسی این است که بیش از آنچه باید به این اصول توجه شده است. اما این پرسش مطرح می‌شود که اگر قرار است بازستن اخلاقی مبتنی بر فضیلت اصول اخلاقی را کنار بگذاریم، مناسبات و روابط اخلاقی مان را چگونه تنظیم کنیم؟ در مقام پاسخ، فلاسفه اخلاقی که نامشان را ذکر کردم، این ایده را پروراندند که امر اخلاقی، امری است که از فاعل اخلاقی فضیلت‌مند صادر شود. اما فضایل اخلاقی چه چیزهایی هستند؟ فضایی مثل شجاعت، خویشتن‌داری، عدالت، حکمت، سخاوت، مهربانی، راستگویی و صداقت، فضایی هستند که شخص فضیلت‌مند که قرار است روابط اخلاقی‌اش را در حوزه اخلاق تنظیم کند، باید به آن‌ها

از دید کانت
انسانی اخلاقی
بسیار کمتر
است
اصول وظایف
اخلاقی
عقلانی‌اش عمل
می‌کند این
مفهوم هر طنین
فلسفی دارد و هم
در آموزه‌های
دینی به کار
گرفته شده است.
در محاورات
روزانه هم
بسیاری مواقع
ممکن است افراد
لفظ وظیفه را
حتی در مقام
توهین و توبیخ،
به کار برند

و روابط بین‌الملل فراتر می‌رود.
همیشه بر کسب سود و دفع ضرر
است. ملاحظه می‌کنیم که در مناسبات
بین‌الملل از آن بسیار سخن گفته
می‌شود و دولت، حافظ آن است.
مبتنی بر همین اصل لذت یا فایده
است اصل لذت بر عینش فاقد
می‌کند که متشخص به دست انسان
بیشتر است منصف و فایده برای
اکثریت مردم باشد. از این رو در
جایی که تضاد منافع به وجود می‌آید
بسیاری از روشنفکران، فلاسفه و
جامعه‌شناسان برای رسیدن به
داوری اخلاقی موجه اصل لذت یا
فایده را در دستور کار قرار می‌دهند.
فایده‌گرایی، یک نحله بزرگ
اخلاقی و نقطه عزیمت بسیاری
از اخلاقیون در مغرب زمین است.
البته این مکاتب اخلاقی تفصیلات
مختلفی دارد که به وارد آن‌ها
نمی‌شویم. حائلی سه تفرق مختلف
از این مکاتب در دست است و هر
کدام از این تفرق‌ها به خود متمسک

متصف باشد. برای این که مفهوم فضیلت روشن‌تر شود، از تفکیکی که
فلاسفه قائل به اخلاق فضیلت‌محور استفاده کرده‌اند، بهره می‌برم. این
فلاسفه بر این رای‌اند که وقتی با انسان سروکار داریم، باید میان دو سنخ
از خصوصیات او تفکیک قائل شویم؛ تفکیک بین خصوصیات زیست‌شناختی
و خصوصیات شخصیتی او. خصوصیات زیست‌شناختی مانند رنگ پوست،
گروه خونی، قد، رنگ چشم یا رنگ ابرو، همه خصوصیات بیولوژیک انسان
هستند که تحت هیچ شرایطی تغییر نمی‌کنند. اما پاره‌ای خصوصیات
هستند که از آن‌ها تحت عنوان خصوصیات شخصیتی یاد می‌شود و
علی‌الاصول امکان تغییر در آن‌ها وجود دارد؛ به این معنا که شخص می‌تواند
میزان خویشتن‌داری، شجاعت، حکمت و سخاوتش را تغییر دهد. البته
اگر به این قائل باشیم که خصوصیات بشر از پیش تعیین شده است و هر
آنچه در وجود اوست، مشخصاً یک تبیین مبتنی بر زیست‌شناسی تکاملی
دارد و امکان هیچ‌گونه دخل و تصرفی برای او وجود ندارد، این تفکیک
تفکیک بی‌وجهی است. پرسشی که مورد نظر اخلاقیون فضیلت‌محور
قرار دارد، این است که آیا نسبت وثیقی بین فضایل اخلاقی و صدور داوری
اخلاقی موجه برقرار است یا نه؟ وقتی سخن از انسان فضیلت‌مند به میان
می‌آوریم و بحث را مبتنی بر مفهوم فضیلت تنسیق می‌کنیم، فضایل
اخلاقی را فضایی می‌دانیم که بر اثر ممارست و تمرین در فرد نهادینه
شده باشند، به گونه‌ای که فعل اخلاقی به صرافت طبع از او صادر شود.
حال پرسشی که مطرح نظر قائلین به اخلاق فضیلت‌محور قرار می‌گیرد،
این است که آیا فضایل اخلاقی، معیاری برای رسیدن به کنش اخلاقی
موجه به دست می‌دهند؟ به تعبیر دیگر، آیا تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی
مبتنی بر فضایل اخلاقی، برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه کفایت

می‌کند؟ یکی از نظریاتی که اخلاقیون فضیلت‌محور به آن قائل‌اند این است که یک عمل وقتی درست است که فاعلی فضیلت‌مند آن را انجام دهد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که چه نسبتی میان خوبی و فضیلت اخلاقی برقرار است؟ در اخلاق هنجاری که پیش‌تر به آن اشاره شد، نکته مهم آن است که ما ملاک و محکی برای تفکیک فعل اخلاقی درست از فعل اخلاقی نادرست در دست داریم یا خیر؟ اخلاقیون فضیلت‌محور، بر خلاف کسانی که بحث را مبتنی بر اصل، تقریر و تنسیق می‌کنند، بر این عقیده‌اند که هرچه انسان فضیلت‌مند و انسانی که فضایل اخلاقی در او نهادینه شده، انجام می‌دهد، درست است. در واقع هر چه آن خسرو کند، شیرین کند، چون درخت تین که جمله تین کند. آن‌ها برای این که نسبت میان درستی و فضیلت را نشان دهند، عمل درست را عملی می‌دانند که از فاعل فضیلت‌مند سر بزند. اشکالی که برخی از منتقدان اخلاق فضیلت‌محور بر این رای گرفته‌اند، آن است که این تعریف به نحوی از انحاء مبتنی بر دور است. یعنی در پاسخ به این پرسش که فعل خوب چه فعلی است، آن را فعلی می‌دانند که به وسیله فاعل فضیلت‌مند انجام شود و فاعل فضیلت‌مند را هم کسی می‌دانند که از او فعل خوب صادر می‌شود. از یک سو خوبی از روی فضیلت تعریف می‌شود و از سوی دیگر، فضیلت را هم برحسب خوبی تعریف می‌کنند. گویی ملاک و محک مستقلی از خود خوبی نداریم. در حالی که قرار بود اخلاق فضیلت‌محور توضیحی برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه ارائه دهد. عده‌ای برای شکستن این دور، گفته‌اند فضیلت اخلاقی یک تبیین تجربی دارد؛ به این معنا که محتوای شخصیت فرد فضیلت‌مند مبتنی بر خصوصیات طبیعی است، یعنی خصوصیات آن که در روان او وجود دارد و کاملاً صیغه تجربی و طبیعی دارند. اینان معتقدند با این تفکیک می‌توان آن دور را شکست و توضیح داد که چگونه فعل اخلاقی از فرد به صرافت طبع صادر می‌شود. نکته بعدی که برای داشتن تصویری درست از فضای اخلاق فضیلت‌محور باید به آن توجه داشت، این است که چگونه فرد به جایی می‌رسد که داوری اخلاقی موجه از او صادر می‌شود؟ فرض کنیم این دور بشکند و خوبی نسبتی با فضیلت داشته باشد. انسان فضیلت‌مند را هم انسانی بدانیم که فعل خوب از او صادر می‌شود. اما در ادامه، این پرسش هم مطرح می‌شود که یک انسان، چگونه فضیلت‌مند می‌شود؟ در این جا مفهوم ممارست و تمرین و تاقیدی که اخلاقیون فضیلت‌محور بر حکمت عملی دارند، محوریت می‌یابد. به این معنا که اگر شخص پیوسته برای به منصفه ظهور رساندن و نهادینه کردن فضایل اخلاقی در خودش و بکارگیری آن در سیاق‌های مختلف بکوشد، به آستانه‌ای می‌رسد که داوری‌های اخلاقی موجه از او صادر شود. بنابراین از این منظر، مفهوم حکمت عملی که در اخلاق فضیلت‌محور مدنظر قرار می‌گیرد، برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه، ضروری است. برای روشن‌تر شدن مطلب از یکی از داستان‌های مثنوی کمک می‌گیرم: داستان خارکن و خارین از دفتر دوم. پس از آن می‌کوشم توضیح دهم که مزیت‌های اخلاق فضیلت‌محور چیست و چگونه حکمت عملی و ممارست ورزیدن در فرد نهادینه می‌شود. غایت قصوای اخلاقیون فضیلت‌محور آن است که فعل اخلاقی از فاعل اخلاقی به صرافت طبع و نه با تکلف صادر شود. به تعبیر دیگر، برخی امور برای او ملکه شوند. سنت عرفانی ما از این حیث می‌تواند به پیشبرد بحث کمک کند. درست است که در سنت عرفانی ما چنین تعبیری مبتنی بر این آموزه‌ها به کار

رفته، اما نکاتی که اخلاقیون فضیلت‌محور می‌گویند و امروزه در روان‌شناسی اخلاقی هم به کار می‌رود، با آموزه‌های عرفانی ما متلائم است و می‌تواند برای نهادینه کردن فضایل اخلاقی، به ما کمک کند. داستان این گونه آغاز می‌شود که شخصی بر سر راه مردم و محل عبور و مرور آن‌ها خارینی گذاشته بود که باعث می‌شد افراد نتوانند به راحتی گذر کنند و باهای ایشان هنگام گذر از این خارین، زخمی می‌شد. بسیاری از کسانی که از این گذرگاه عبور می‌کردند، به او معترض شدند که این کار تو موجب آزار و اذیت ما شده است. گلایه‌های مردم به گوش حاکم رسید و حاکم به خارکن دستور داد خار را بکند. اما خارکن پیوسته این کار را به روزهای دیگر موکول می‌کرد. خارین همچنان سبزتر و بزرگ‌تر و خارکن پیرتر و فروتر می‌شد؛ خارین در قوت و برخاستن / خارکن در پیری و درکاستن.

مولوی خوی‌های بد ما را به خار تعبیر می‌کند و از این داستان نتیجه‌ای می‌گیرد که با بحث ما هم ارتباط می‌یابد:

خارین دان هر یکی خوی بدت / بارها در پای خار آخر زدت
یا تبر بگیر و مردانه بزن / تو علی‌وار این در خیبر بکن
یا به گلبن وصل کن این خار را / وصل کن با نار نور یار را
تا که نور او کشد نار تو را / وصل او گلشن کند خار تو را
تو مثال دوزخی، او مومن است / کشتن آتش به مومن ممکن است
تبر را برگرفتن و مردانه خصلت بد را از خود زدودن، یعنی اراده معطوف به عمل در خود پدیدآوردن و خوی بد را از خود زایل کردن یا هم صحبت و همنشین نیکو اتخاذ کردن. مولوی از این روایت دینی که وقتی مومن از دوزخ عبور می‌کند، آتش جهنم بر او سرد می‌شود استفاده می‌کند تا نشان دهد مومن چنین نقشی ایفاء می‌کند و در واقع کسی که مومن است، فضایل اخلاقی در او نهادینه شده‌اند و از هم صحبتی با او این گونه نصیب‌ها برده می‌شود. امروزه هم در حوزه روان‌شناسی، بسیاری از توصیه‌هایی که روان‌شناسان برای نهادینه شدن پاره‌ای فضایل اخلاقی و رخت بر بستن و زدوده شدن ردائیل اخلاقی ارائه می‌دهند، مبتنی بر همین راهکارهای غیرمستقیم است. نکته دیگری هم که قائلان به اخلاق فضیلت‌محور برای نهادینه شدن فضایل اخلاقی مطرح می‌کنند و امروزه در روان‌شناسی اخلاق درباره آن بحث می‌شود، این است که نباید در آن واحد برای زدودن چند ردیله همت گمارد. تجربه انسانی هم حاکی از آن است که دفع همزمان چند خصیصه ناپسند کار دشواری است. مطابق آنچه تا به حال گفته شد، برای نهادینه شدن فضایل اخلاقی در فرد، یا به تعبیر مولوی باید علی‌وار در خیبر را کند و ردائیل را از خود زدود یا این کار را از طریق همنشینی و مصاحبت با فردی نیکو خصال انجام داد. در هر حال زدودن ردائیل و نهادینه کردن فضایل مبتنی بر تمرین و ممارست است. آنچه بسیاری از اخلاقیون فضیلت‌محور بر آن تاکید می‌کنند، آن است که مشکل ندانستن یا آشنا نبودن به اصول اخلاقی نیست، بلکه این است که چرا عمل اخلاقی تا این اندازه کم از ما سر می‌زند؟ همین جامی‌توانیم به آسیب‌شناسی جامعه خودمان هم بپردازیم. در حالی که بحث و فحص‌های بسیاری درباره اخلاق وجود دارد، اما کجاست کنشگر اخلاقی تا فعل اخلاقی از او به صرافت طبع صادر شود؟ به عنوان مثال، در بسیاری کشورها بحث اهدای عضو کسانی که در اثر سانحه‌ای قادر به بازگشت به زندگی نیستند، مطرح است. اکثر

کشورهای اروپایی اصل را بر این گذاشته‌اند که اگر فرد وصیت و توصیه‌ای مبنی بر این که از اعضا و ارگان بدن او استفاده کنند، نکرده باشد، بیمارستان مجاز است از اعضا و جوارح او استفاده کند، البته به این شرط که تشخیص طبی داده شود و شخص را بیمار مرگ مغزی قلمداد کنند. اما در کشور ما بسیاری این را درست نمی‌دانند. به لحاظ قانونی هم این گونه است. در قانون ما اصل بر این است تا زمانی که شخص خودش نگفته باشد، نمی‌توان این کار را انجام داد. دست کم یکی از نزدیکان بیمار باید به چنین وصیتی از او شهادت دهد. وقتی به آمار رجوع می‌کنیم، در بین کشورهای دنیا ما یکی از کشورهای هستیم که کمترین میزان اهدای عضو در آن صورت می‌گیرد و این در حالی است که از سوی رسانه‌ها بر انجام این عمل تأکید می‌شود. من هم دقیقاً به همین دلیل به موضوع اخلاق فضیلت‌محور پرداخته‌ام. اخلاقیون فضیلت‌محور هم چنین مسأله‌ای داشتند و معتقد بودند اگر قرار باشد صرف تأکید و تکیه بر اصول اخلاقی کار ما را به سامان برساند، وضعیت ما این گونه نبود. پس باید در پی ریشه‌یابی مشکل برآییم. باید اقداماتی انجام دهیم که فرد فضیلت‌مند تربیت کنیم نه این که فردی تربیت کنیم که صرفاً با یک سری اصول اخلاقی آشنا باشد. اخلاقیون فضیلت‌محور به ما آموخته‌اند که به جای پافشاری بر درستی و نادرستی تعابیر، باید خود را معطوف به فضیلت و رذیلت اخلاقی کنیم. به جای این که بگوییم دروغ‌گویی بد است، بگوییم انسان فضیلت‌مندی که فضیلت صداقت در او هست، کجا یافت می‌شود. در آموزش و پرورش هم باید برای این مسأله برنامه‌ریزی شود. وقتی دانش‌آموزی در کلاس درس می‌آموزد که نباید دروغ گفته اما پدر خود را می‌بیند که دروغ می‌گوید، چه انتظاری می‌توان از او داشت؟

البته بسیاری از این مشکلات، مشکلاتی است که در مردم نهادینه شده است، نه در حاکمیت. متأسفانه بسیاری از مناسبات و روابط میان ما خدشه‌دار شده است. مبدا عزیمت اخلاق فضیلت‌محور هم همین جاست و به توضیحی که گفتم، نهادینه شدن حکمت عملی غایت‌قصدی آن است. مفهوم متخصص اخلاق^{۱۱}، بیش از هر چیزی متضمن همین معناست که حکمت عملی باید در فرد نهادینه شود.

در ادامه، به طور مختصر نکاتی را درباره مزیت‌های اخلاق فضیلت‌محور و محدودیت‌های آن ذکر می‌کنم. به طور کلی، اخلاق فضیلت‌محور دو مزیت دارد؛ مزیت اول این است که می‌تواند تبیین خوبی از انگیزه اخلاقی به دست دهد و این نکته بسیار مهمی است. در سنت وظیفه‌گرایی مفهوم انگیزه کاملاً کنار گذاشته می‌شود یا دچار تخفیف می‌گردد. در سنت نتیجه‌گرایی هم اساساً انگیزه اهمیت چندانی ندارد و مهم آن است که فعلی انجام شود که با اصل فایده و لذت متناسب باشد. اما در اخلاق فضیلت‌محور تبیین خوبی برای مفهوم انگیزه اخلاقی به دست داده می‌شود. به عنوان مثال، وقتی شما از دوست بیمارستان عیادت می‌کنید و او از حضور شما خوشحال می‌شود، اگر صرفاً غرضتان را وظیفه اخلاقی بیان کنید، در این صورت موجب ملال خاطر بیمارستان را فراهم آورده‌اید. اما مفهوم انگیزه اخلاقی در اخلاق فضیلت‌محور، این نقص را برطرف می‌کند. این اولین حسن اخلاق فضیلت‌محور است. مزیت دوم نقض بی‌طرفی اخلاقی در اخلاق فضیلت‌محور است. در مکاتب اخلاقی یکی از نکاتی که به آن توجه نمی‌شود، این است که گویی نسبت هر فرد با سایر افراد جامعه،

یک نسبت مساوی است. در صورتی که وقتی به شهودهای متعارف اخلاقی می‌نگریم، درمی‌یابیم نسبتی که افراد با فرزند همسر، پدر، مادر و دوستان نزدیک خود دارند، با دیگران ندارند و این امر باید در مناسبات و روابط اخلاقی لحاظ شود. این گونه نیست که من با همگان یک سوویه و یک گونه عمل کنم. اما فرد باید بتواند به یک معنا بی‌طرفی اخلاقی را نقض کند، یعنی با دیگران همانگونه رفتار کند که با عزیزان و نزدیکان خود رفتار می‌کند. اما اخلاق فضیلت‌محور، دو محدودیت هم دارد که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنم. یکی از محدودیت‌های اخلاق فضیلت‌محور که باید درباره آن تأمل بیشتری شود، این است که قضاوت‌هایی که فرد فضیلت‌مند از سر می‌گذراند، بسیار به خود او وابسته هستند و از منظر دیگران به راحتی قابل نقد نیستند. گویی هر چه از انسان فضیلت‌مند صادر می‌شود، فعل درست است و نمی‌توان ارزیابی انتقادی داور بی‌طرفی اخلاقی او را که در اخلاق فضیلت‌محور گفته می‌شود، در دستور کار قرار داد. نکته دیگر این است که اگر عمل درست را عملی بدانیم که فاعل فضیلت‌مند آن را انجام می‌دهد، آیا نمی‌توانیم انسان‌های فضیلت‌مندی را تصور کنیم که گاهی اوقات کار خطایی از ایشان سرزند؟ به نظر می‌رسد تئوری اخلاق فضیلت‌محور برای این ابهام جایی پیدا نکرده، زیرا معتقد است هر آنچه از فاعل فضیلت‌مند صادر می‌شود، از نظر اخلاقی موجه است چون می‌خواهد نسبتی میان فضیلت و خوبی یا فضیلت و درستی برقرار کند. اما آنچه در مقام نقد به ذهن می‌رسد، این است که آیا امکان ندارد یک انسان فضیلت‌مند مرتکب عمل اشتباهی بشود؟ شهودهای متعارف ما چنین اطلاقی را از اخلاق فضیلت‌محور نمی‌پذیرند. آیا اخلاق فضیلت‌محور می‌تواند این را توضیح دهد که چگونه در برخی موارد از انسان‌هایی که کم و بیش به رذایل اخلاقی آلوده هستند، فعل درست اخلاقی صادر می‌شود؟

اگر بتوان این سه نقد را محدودیت‌های این نظریه پنداشت، در مجموع می‌توان گفت اخلاق فضیلت‌محور بصیرت‌های مهمی دارد و در دوران معاصر هم مطرح نظر بسیاری از اخلاقیون قرار گرفته، اما به نظر می‌رسد برای رسیدن به سرمزول مقصود اخلاق فضیلت‌محور در قیاس با اخلاق‌های دیگر یک نقش تکمیلی ایفا می‌کند. در حوزه نظریه‌های هنجاری، صرف تأکید بر فضایل اخلاقی کفایت نمی‌کند و انسان را سعادتمند نمی‌سازد. برای تشخیص درستی و نادرستی اخلاقی و پاسخ به پرسش‌های هنجاری، می‌توان با مدنظر قرار دادن رویکردهای دیگر این ضعف و سستی را که ناشی از عدم تظنن به نقش خود کنشگر اخلاقی است، برطرف کرد. برای این کار می‌توان از آموزه‌های اخلاق فضیلت‌محور کمک گرفت تا به جامعه اخلاقی تری دست یافت؛ جامعه‌ای که از کنشگران آن، به صرافت طبع و بدون تکلفه فعل اخلاقی صادر شود.

پانوش‌ها

1. Meta Ethics
2. Normative Ethics
3. Apply Ethics
4. Utility
5. Virtue Ethics
6. The Philosophy of Modern Ethics
7. Duty
8. Obligation
9. Golden Rule
10. Consequence
11. Moral Experience